

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا ایمان یعنی اعتقاد به ائمه اثنا عشر علیهم السلام شرط در صحت عبادات هست یا خیر؟ در جلسه گذشته اقوال را بیان نمودیم که عبارت است از:

1. اعتقاد به ائمه علیهم السلام شرط نیست، اما در ثواب و در قبولی عمل دخالت دارد.

2. فقط شرط در قبول است.

3. هم شرط در قبول است و هم شرط در صحت.

ادله دیدگاه شرطیت اعتقاد به ائمه علیهم السلام در صحت عمل

کسانی که می‌گویند شرط در صحت است، یعنی اگر ایمان نباشد این عمل کالعدم است و این تکلیف هم باید بر ذمه این باقی مانده باشد؛ چون وقتی عملش کالعدم است به این معناست که امتثال نکرده و سقوط الاعاده و القضا ندارد و این اعمال بر ذمه او باقی مانده است. به بیان دیگر، وقتی کسی می‌گوید این شرط در صحت است، به این معناست که این عمل ثابت نمی‌شود و بعداً هم باید انجام بدهد و اگر مستبصر شد روایت داریم که امتناناً انجام ندهد.

دلیل اول: آیه 67 سوره مائده

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)

بیان استدلال این است که خداوند به پیامبر می‌فرماید: اگر آنچه مربوط به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام هست ابلاغ نکنی اصلاً رسالت خدا را انجام ندادی؛ یعنی این بیست و سه سالی که زحمت کشیدی و این همه متحمل شکنجه‌ها شدی، جهادها و جنگ‌ها، احکام را بیان کردی در همه موارد، اگر این را نگوئی تمام اینها کالعدم است.

یکی از بزرگان درباره روایت «بُنی الاسلام علی خمس» که در بعضی از روایات دارد «الولاية مفتاحهن»^[1]؛ ولایت، مفتاح روزه و نماز است، من می‌گویم ریشه این در همین آیه شریفه است که خدا به پیامبر می‌فرماید: «وإن لم تفعل فما بلغت رسالته»، اصلاً رسالت خدا را نه رسالت در این مورد، نمی‌فرماید: اگر این را نگفتی این را نگفتی، این مثل ضروری به شرط محمول می‌شود! بلکه تمام رسالت خدا را از اولی که تو مبعوث به رسالت شدی تا حالا می‌شود کالعدم، اگر رسالت اینطور شد، این فروع مثل نماز و روزه به طریق اولی است؛ یعنی آنچه در روایات ما شیعه وارد شده که نماز بدون ولایت مورد قبول نیست

(قبول به معنای عام)، ریشه‌اش در همین آیه شریفه است.

بنابراین طبق این آیه ایمان شرط برای صحت می‌شود؛ زیرا اگر پیامبر این مسئولیت را ابلاغ نکند تمام اعمالش (یعنی تمام رسالت‌هایی که راجع به دین انجام کرده) کالعدم می‌شود، در بین ما نیز اگر ولایت در کسی نباشد نماز و روزه‌اش اعتبار ندارد. این استدلال در جایی ذکر نشده و به نظر می‌رسد با این بیان بتوانیم یک استدلالی داشته باشیم.

تنها شبهه‌ای که باقی می‌ماند آن است که ممکن است کسی بگوید اینجا چون این تکلیف مهم فقط مخصوص پیامبر بوده «یا ایها النبی بلغ ما انزل إلیک من ربک»، شاید این توبیخ هم برای پیامبر باشد که «إن لم تفعل فما بلغت رسالته». لذا نمی‌توان استفاده نمود که اگر در دیگران هم ایمان نباشد، مثل آن است که اصلاً نماز نخوانده یا روزه نگرفته است. لذا اگر این احتمال را بدهیم این استدلال در اینجا اشکال پیدا می‌کند.

منتهی باید دقت داشت که اگر خود همین آیه را که مطرح می‌کردیم می‌گفتیم از آیه استفاده می‌شود امامت از اصول است نه از فروع، این‌که ما بگوئیم اصل دین توحید، نبوت و معاد است و بعد امامت را بیاوریم جزء فروع دین این غلط است، این تقسیم درستی نیست، از آیه به خوبی استفاده می‌شود که امامت از اصول دین است. وقتی خدا به رسولش می‌فرماید اگر این را نگوئی تمام رسالت خدا را انجام ندادی، یعنی هیچ، «فما بلغت رسالته»، اصلاً رسالت خدا را انجام ندادی و اصل رسالت رسول خدا زیر سؤال می‌رود، به این معناست که امامت اصل الرساله است؛ یعنی ما باشیم و آیه شریفه از آن استفاده می‌کنیم.

لذا می‌گوئیم پیامبر «کان رسولاً و اماماً» هر دو، امامت اصل الرساله و اساس الرساله است. در این صورت چیزی که اساس برای رسالت است، شما رسالت را جزء اصول دین قرار می‌دهید اما اساس آن که امامت را جزء فروع قرار می‌دهید!

اگر بگوئیم چرا خدا به پیامبر فرموده اگر این را نگوئی تمام رسالت 23 ساله تو زیر سؤال می‌رود؛ می‌گوئیم برای اینکه امامت اساس همه فروع است، نتیجه می‌گیریم که نماز بدون ولایت، روزه بدون ولایت به درد نمی‌خورد، متیقنش این است که هیچ اجری بر آن نیست؛ یعنی ثوابی برایش مترتب نمی‌شود. لذا اگر کسی چنین مطلبی را استفاده کرد مدعا ثابت می‌شود که «الایمان شرط فی الصلاة»، «الایمان شرط فی الصوم».

این‌که امام خمینی می‌فرماید: «الاسلام هو الحكومة»، حکومت یعنی ولایت، چون بحث ولایت قلبی هم نیست؛ یعنی ما تسلیم محض باشیم به حکومت ائمه علیهم‌السلام، دین برای حکومت آمده است. طبق این آیه برای این مدعا به خوبی می‌شود استدلال کرد، حال آیا بعد روایتی بیاید که ما دست از ظهور این آیه بتوانیم برداریم یا نه، بررسی می‌کنیم.

نکته شایان ذکر آن است که شیخ انصاری تمام اجرای این احکام را روی عناوین ثانویه می‌آورد، از باب «لا حرج» و «لکل قوم» و ...، اما به نظر ما آن فرمایش شیخ انصاری تمام نیست و اگر حرجی هم نباشد ما باید احکام اسلام بر اینها بار کنیم، ظواهرشان همینطور است، نکاح‌شان، دماء‌شان، اموالشان احترام دارد با قطع نظر عن الحرج، حالا احترام دارد یعنی به حسب ظاهری و لذا اینها من حیث الواقع نمی‌توانند مسلمان باشند؛ زیرا کسی که اصل دین را منکر است (چون امامت در ردیف توحید و نبوت قرار می‌گیرد و از اصول دین است)، اصلاً متقی به این دین نیست.

بنابراین ما معتقدیم که فرقه امامیه نه این‌که یک مذهب در کنار بقیه مذاهب اسلامی است بلکه حقیقت اسلام این فرقه است، به هزاران دلیل می‌شود این مطلب را اثبات کرد، حقیقت اسلام در جایی است که ولایت باشد؛ چون حقیقت دین در جایی است که ولایت باشد، جایی است که مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است، چرا می‌گوئیم حقیقت اسلام در جای است که ولایت باشد؛ به همین آیه شریفه «و إن لم تفعل و ما بلغت رسالته»، در این آیه تأمل بیشتری بفرمایید.

دلیل دوم روایاتی است که صاحب وسائل در جلد اول در ابواب مقدمه عبادات در کتاب الطهاره باب 29 آورده است. ایشان 19 روایت آورده و عنوان باب هم «باب بطلان العبادۃ بدون ولایۃ الائمه علیهم السلام و اعتقاد امامت» است. عناوینی که صاحب وسائل می‌آورد فتوای ایشان است. ایشان اول هم مهم‌ترین آن روایات را می‌آورد؛ یعنی صاحب وسائل آن روایتی که از جهت سند اعلی و صحیح است و از جهت دلالت اقوای از بقیه روایات است را اول می‌آورد.

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كُلُّ مَنْ دَانَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أُمَّةَ الْجَوْرِ وَ اتِّبَاعَهُمْ لَمَعزُولُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ.^[2]

این روایت از جهت سند، صحیحه اعلایی است. محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: هر کسی که خدا را عبادت می‌کند و خودش را به تعب و مشقت می‌اندازد و شبانه‌روز نماز می‌خواند، اما اعتقاد به امامت ندارد، سه عنوان را ذکر می‌کند:

1. «فسعیه غیر مقبول»؛ عملش غیر مقبول است. در روایت وقتی می‌گویند مقبول، این غیر از اصطلاح فقهی است. در اصطلاح فقهی یعنی کمال، اثر، اما در روایت که می‌گوید «سعیه غیر مقبول»؛ یعنی مردود است و این کالعدم است. به بیان دیگر، این تفکیک بین صحت و قبول جزء اصطلاحات فقهی فقهاست، اما در روایات، قبول یعنی صحیح، «فسعیه غیر مقبول یعنی غیر صحیح».

2. «و هو ضالٌّ متحیر»؛ این آدم ضال و گمراه است.

3. «و الله شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ»؛ خدا نسبت به اعمال این شخص بغض دارد؛ یعنی به حسب ظاهر خم و راست می‌شود و عبادت می‌کند اما خدا نسبت به این کارش بغض دارد.

بعد در ادامه روایت می‌فرماید: «و إن مات على هذه الحال مات ميتة كفرٍ و نفاق»؛ اگر این مُرد این مرگ جاهلیت است، «من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتةً جاهلية»؛ میتة جاهلیه میتة کفر یا نفاق است. البته مسلمان واقعی از دنیا نمی‌رود، این به حسب واقع کافر است. امام باقر علیه‌السلام دوباره تأکید می‌کند: «و اعلم يا محمد أن أئمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دين الله»؛ ائمه جور و اتباعشان (حتی اطلاق مستضعفین را هم می‌گیرد؛ هر کسی که از اینها تبعیت کرده)، از دین خدا جدا شدند و فاصله گرفتند؛ یعنی دین واقعی را ندارند، «قد ضلُّوا و أضلُّوا»؛ گمراه هم کردند.

حضرت تعبیری می‌آورد که در قرآن مربوط به کفار است، می‌فرماید: «فَاعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا»؛ اعمالی که اینها انجام می‌دهند، «کرمادِ اشتدت به الريح في يومٍ عاصف»؛ مثل خاکستری است که در یک روزی که باد شدید می‌آید تمام اینها را از بین می‌برد؛ یعنی هر چه عمل انجام بدهند همه از بین رفته، «لا يقدرُونَ مما كَسَبُوا على شيءٍ ذلك هو الضلال البعيد»^[3].

بنابراین اگر هر کدام از این تعبیرات به تنهایی دلالت بر مدعا نداشته باشد مجموعش مسلم دلالت دارد. یک تعبیرش «سعیه غیر مقبول» که یعنی غیر صحیح، تعبیر دوم «والله شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ»، آیا می‌شود بگوئیم یک عمل عبادی از حیث فقهی صحیح است و

قصد قربت کرده (یعنی مسقط امر و مسقط ادا و قضا است)، اما خدا نسبت به این عمل بغض دارد؟! تعبیر سوم نیز می‌فرماید «فأعمالهم كرماد اشتدت»؛ یعنی همان بحث‌هایی که ما در شرطیت اسلام در عبادات آوردیم از آیات قرآن استفاده کردیم. همین آیه «کمارد اشتدت به الريح في يوم عاصف» را بحث کردیم، عین همان را امام علیه‌السلام بر اینها منطبق می‌کند.

پس این عناوین ما را راهنمایی می‌کند به اینکه این عمل صحیح نبوده و مسقط امر هم نیست؛ یعنی همین آدم که ولایت ندارد اگر نماز خواند، تکلیف به نمازش را انجام نداده و تکلیفش بر ذمه خودش باقی است. از این روایت استفاده می‌شود وقتی «مات میتة کفر»؛ وقتی می‌گوید «مات» یعنی الآن «قبل الموت لم يطلق عليه الكافر»، این به حسب ظاهر مسلمان است، اما «مات میتة کفر»؛ مثل اینکه می‌گوئیم کسی که مستطیع باشد حج انجام نداده باشد، «مات یهودياً أو نصرانياً»؛ یعنی واقعه‌اش این می‌شود این در عالم قیامت چون حجة الاسلام را انجام نداده محشور نمی‌شود. لذا از این روایت به خوبی کفر واقعی اینها استفاده می‌شود که اینها واقعاً کافر هستند.

اما این‌که استضعاف در کفرشان داشتند روی چهلشان بوده جاهل قاصر بودند و جاهل مقصر نیستند، در مسئله عذابشان نقش دارد ولی به حسب واقع «مات میتة کفر»؛ یعنی فوقش این است که جاهل قاصر است، اما قاصر بودن واقع این را عوض نمی‌کند و اگر بمیرد جاهلاً مُرده است. اینها هم همینطور است و این روایت می‌گوید: «إن مات علی هذه الحال مات میتة کفر و نفاق». یک تعبیر هم این است: «أن أئمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دين الله»؛ یعنی به حسب واقع دین خدا و دین اسلام را ندارند، «إن الدين عند الله الاسلام»^[4]. از این روایت به خوبی این مطلب استفاده می‌شود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ». الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج2، ص: 18، ح 5.

[2]. الكافي 1 - 183 - 8؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 118، ح 297 - 1.

[3]. سورة ابراهيم، آیه 18.

[4]. سورة آل عمران، آیه 19.